أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام در این حدیث شریف، خطاب به «عنوان» می‌فرمایند: مؤمن و بنده خدا و عبد خدا كسی است كه وَ لَا یدَعُ أیامَهُ بَاطِلًا؛ روزگارش را كه خدا به عنوان ودیعه به او سپرده است و روزی این ودیعه را باید مسترد كند و قابل بازگشت و ترمیم نیست این را به بطالت نگذراند. این امانت را به طور صحیح و سالم به صاحب امانت برگرداند، در امانتی كه خدا به او داده است تصرّف نكند و او را از بین نبرد و تخریب نكند. در آیه شریفه می‌فرماید: إِنَّ اللَه يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى‌ أَهْلِها ... النساء، ٥٨ الان این نكته به ذهنم آمد خداوند شما را دستور داده كه امانات را به اهلش برگردانید. روایت از امام صادق علیه‌السّلام است كه می‌فرمایند مقصود از امانات آن افرادی از عائله كه تحت تكفّل شما هستند كه راجع به آنها شما چه می‌كنید؟ آیا تربیت صحیح نسبت به آنها انجام می‌دهید یا نه؟ البته این یكی از آن موارد امانات است.

 راجع به این فقره شریفه كه هرچه درباره آن توضیح داده شود باز جای صحبت دارد و به نحوی وسیع است كه همه شوائب و جریانات زندگی انسان را می‌تواند شامل شود و در بر گیرد. مطالبی خدمت رفقا و دوستان عرض شد، دیگر مطلب هم قدری به درازا كشیده شد و صحبت راجع به مراتب مختلفه اخلاص قدری توسعه پیدا كرد. امروز قصد دارم اگر خدا توفیق دهد راجع به این مسئله مطلب را تمام كنیم. اگر چه مقداری هم فشرده باشد، راجع به این مسئله به نظر می‌رسد كه مطلب تا حدودی مطرح شده است و بهتر است كه به سایر فقرات شریفه این حدیث بپردازیم.

 در جلسات گذشته عرض شد كه مقصود از بطلان كه حضرت می‌فرماید: روزگارش را به بطالت نگذراند مقصود چیست؟ مراتب بطالت در توضیح این حدیث شریف بیان شد. عرض شد كه مقصود از این فقره این نیست كه انسان روزگار خودش را به عمل حرام بگذراند، آن دیگر جای بحث و سؤال ندارد. موقعیت تخاطب و مجلسِ بیانِ این حدیث، اقتضای این مورد را نمی‌كند؛ مثل اینكه یكی از دوستان، انسان با او ملاقات كند و بعد ایشان سؤال كند كه ما چه كار كنیم كه برای رشد و ترقّی ما مفید باشد؟ بنده بگویم شراب نخور، زنا نكن، دزدی نكن، از دیوار مردم بالا نرو! این خنده‌دار است. می‌گوید آقا ما كه برای اینها نیامدیم صحبت كنیم، اینها مطالب بدیهی و روشن است و می‌دانیم، غیر از اینها چه دارید بگویید؟

 یك روز خدمت رفقا عرض كردم كه یكی از دوستان می‌گفت‌

 عده‌ای از علمای نجف و غیر نجف آمدند پیش مرحوم آقای قاضی و از ایشان تقاضای دستور كردند. ایشان فرمودند شما به آنچه كه تا به حال از كتب و اخبار و سنن و روایات می‌دانستید عمل كردید كه حالا مطلب جدید از من می‌خواهید؟! بالاخره شما اهل فن هستید و اهل اطلاعید، نسبت به آنچه كه در اخبار و احادیث وارد شده است كم و بیش اطلاع دارید. اینجا كه آمدید برای چه آمدید؟ اگر آمدید آن مطالبی را كه یقین به صحتش دارید، شما كه به دیده شك به ما نگاه می‌كنید! شما كه می‌گویید بعضی این را می‌گویند و بعضی آن را می‌گویند!

 یكی از دوستان صمیمی‌مرحوم آقا كه خاطرات صمیمیت و ارتباطات مرحوم آقا را با ایشان، بنده از دوران كودكی به یاد دارم، ایشان در بعضی از این كتاب‌ها بیان كردند. البته بنده اسمش را نمی‌آورم، ایشان اگر رفقا خوانده باشند در مراجعه به مرحوم آقای انصاری شك داشتند هرچه ایشان صحبت می‌كردند این شك و تردید از دل ایشان بیرون نمی‌رفت، كه چه؟ كه فلان شخص راجع به اینها این را می‌گوید و فلان آقا راجع به این‌گونه افراد این مطلب را می‌گوید. فلان شخص راجع به این طیف و این صنف این مسائل را مطرح می‌كند. خیلی جای تعجب است، واقعاً ما باید قدر این مكتبی كه به ما به میراث رسیده است بدانیم، این را خدمتتان عرض كنم رفقا! تنها مكتبی كه فقط می‌گوید ببین و تعقل كن فقط مكتب عرفان است. تنها مكتبی كه می‌گوید اول بفهم و كور و كر نباش، با فهم برو این مكتب عرفان است. در سایر موارد، هر چیز، حرف نزن! چشمت را ببند به تو مربوط نیست! بعداً می‌فهمی! آن دنیا می‌فهمی!

 می‌گویند یك وقتی حسن صباح این آدم شیاد و حقه‌باز، رئیس فرقه اسماعیلیه داشت در كشتی می‌آمد، هوا طوفانی شد و این هم گفت: مردم خاطرتان جمع همه به سلامت به ساحل می‌رسید و هیچ گزندی به هیچ‌كس نمی‌رسد. رفیقی در آنجا داشت كه گفت پدر سوخته! من كه تو را می‌شناسم این كلك‌ها چیست؟ گفت: مسئله از دو حال خارج نیست، یا غرق می‌شویم كه كسی نیست یقه ما را بگیرد یا اینكه به ساحل می‌رسیم می‌گویند این غیب می‌داند. این با همین حقه‌بازی‌ها سر مردم را كلاه گذاشت. این حرف نشان می‌دهد این شاكله چیست، این آدم چه آدمی‌است، اگر آدم زرنگی آنجا باشد تا چنین حرفی را بشنود تا ته قضیه را می‌خواند كه این چه موجودی است و این چه چیزی در نفسش می‌گذرد این چه چیزی در تخیلش قرار دارد.

 این دنیا نشد آن دنیا، دیدید بعضی‌ها می‌گویند حالا آن دنیا می‌رویم می‌بینیم آن دنیا كی به كیست؟ فوقش آمد و گفت ندیدیم، می‌گوید برو بابا، ما خودمان هشتمان گرو هشتادمان است حالا بیاییم به حرف‌هایی كه به تو زدیم جواب بدهیم، می‌خواستی گوش ندهی. با یك می‌خواستی گوش ندهی صاف‌

 راهش را می‌كشد و می‌رود! این یقینی است كه می‌گویم به شما رفقا، تمام كسانی كه این‌طور با آدم صحبت می‌كنند آن دنیا می‌روند دنبال كار خودشان و پشتشان را هم نگاه نمی‌كنند كه چه گفتند و چه تعهدی دادند و چه تضمینی كرده‌اند و چه مسئولیتی! پس از حالا بفهمیم چه كار می‌خواهیم بكنیم.

 آن مكتبی كه می‌گوید تا نفهمیدی دنبال كسی نرو، تا نفهمیدی این مغزت را از این بسته بودن یك مقدار باز كن و نگذار بسته بماند آن‌وقت ببین دنبال چه كسی باید بروی و از چه كسی باید اطاعت كنی و در كجا باید قدم بگذاری و در كجا باید احتیاط كنی؟ اگر یك فردی یك حرفی را زد فوراً نپذیری، اگر جریانی را دیدی تو هم داخل این جریان نشوی، این عقل را به كار بینداز، این مكتب مكتب عرفان است. لذا بارها خدمت رفقا گفته‌ام تنها مكتبی كه می‌تواند با منطق و عقل، مساوی در یك جهت حركت كند عرفان است، به یك میزان جلو برود این مكتب عرفان است.

 حالا صحبت در این است ایشان می‌گویند شما كه به ما شك داری، خب بلند شو برو تماشا كن و ببین و صحبت كن و مجالست و معاشرت كن و از نزدیك در ظروف مختلفه و در فراز و نشیب‌های زندگی صحبتش را در كنار هم قرار بده، در خوشی و ناخوشی او را تست كن، در گرفتاری و مصیبتی كه برای او پیش می‌آید كیفیت صحبت‌های او را در كنار هم قرار بده، در مواضع مختلف مطالبی را كه گفته می‌شود در پشت سر او و جلو او، تنقید، مدح، ببین اختلاف در گفتار و كیفیت در گفتار چگونه است؟ وقتی‌كه مدحش می‌كنند چه قسم برخورد می‌كند و وقتی‌كه مذمتش می‌كنند چه قسم برخورد می‌كند؟ در سرّ و علن او را بیازمای آنگاه هرچه عقلت حكم كرد به مقتضای عقلت عمل كن خدا هم تكلیفی از تو نمی‌خواهد. او این را می‌گوید و دیگری این را می‌گوید، همین! تمام شد.

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام راجع به اخلاص می‌فرماید: طُوبَی لِمَن أَخلَصَ لِلَّهِ العِبَادَة[[1]](#footnote-1) خوش به حال آن مؤمنی كه عبادت خود را برای خدا خالص می‌كند. در جای دیگر دارد: العمل لله طوبی لمؤمن. بعد به دنبال این مسئله سه مطلب را حضرت می‌فرمایند: اول اینكه وَ لَم یشغَل قَلبَهُ بِمَا تَرَی عَینَاه آنچه را كه چشمش می‌بیند او را مشغول نمی‌كند. نفس او را به خود مشغول نمی‌كند. مسائلی را كه در طول زندگی با او سروكار دارد و آنها را می‌بیند، ذهن او را مشغول نمی‌كند. وقتی‌كه چشمش به یك منظره جاذبی می‌افتد دل در هوای آن منظر نمی‌سپارد. وقتی‌كه متاعی را می‌بیند دل برای بدست آوردن آن متاع، حركت نمی‌كند. الان فلان چیز كمیاب است فوراً بروم و بنای خود را بر این تجارت‌

 قرار بدهم چون این چیز در مملكت كم است من بروم این را قرار بدهم و دنبال این بروم. یك وقتی انسان می‌آید و طبق مسائل عادی كاری انجام می‌دهد یا می‌بیند چیزی كم است، این یك مسئله عادی است.

 اما اینكه دلش را بر این بگذارد یك مطلب دیگر است‌ها، بروم! زود، تا می‌بینم موقعیت، موقعیت مناسبی است من سبقت بگیرم بر این مسئله از دیگران و خود را بر آن طعمه بیندازم و نگذارم این به دست دیگران برسد، این منظور امیرالمؤمنین است و الّا رفتن دنبال كار و كسب و مسائل، طبعاً هر كسی كه می‌رود دنبال یك كار برای رفع نقایص و احتیاجات آن بلد و یا محیطی كه در آن قرار دارد راجع به آن می‌رود دیگر. یك شخص عاقل به دنبال تحصیل آنچه كه هست كه نمی‌رود برای تحصیل نیازها و احتیاج‌ها می‌رود این طبیعی است و باید این كار را بكند، این كسب حلال است و مسئله‌ای نیست، نه! دنبال یك فرصت است تا یك موقعیتی به دست آمد دل و دین را در هوای غلبه بر او بسپارد این مقصود امام امیرالمؤمنین است كه وَ لَم یشغَل قَلبَهُ بِمَا تَرَی عَینَاه یا یك مسئله جاذبی را می‌بیند فوراً برود و او را بگیرد تا اینكه به دست دیگران نیفتد. یا اینكه یك موقعیتی می‌خواهد پیدا كند موقعیت كار و منصب فوراً برود و آن مطلب را بگیرد و غلبه كند و خود را به آن مرتبه برساند و به آن منصب برساند تا اینكه این لقمه لذیذ و طعمه جاذب را دیگران تصاحب نكنند این از زمره این افراد نیست.

 دوم حضرت می‌فرمایند: وَ لَم ینسَ ذِكرَاللَه بِمَا تَسمَعُ أُذُنَاهُ آنچه را كه گوشش می‌شنود یاد خدا را به فراموشی نسپارد. فوراً یك چیزی می‌شنود پشت سرش یك مطلبی گفته‌اند، بهم نریزد. آرامش خود و طمأنینه را باید كسب كند و به دست بیاورد. حالت اطمینان باید بر او غلبه داشته باشد. حالت اعتماد و توكّل بر خدا باید بر او غلبه كند. تا یك مطلب خوشایندی به گوشش می‌رسد ذهنش را به آن سمت ندهد. تصور كند كه این مطلب را نشنیده است و یا اینكه چنین مطلبی اتفاق نیفتاده، این مسئله مقدمه می‌شود برای آن مطلبی كه می‌خواهم امروز عرض كنم و با بیان این مطلب از این فقره فارغ می‌شویم. این كلام حضرت كه چشمش آنچه را كه می‌بیند دل به آن نسپارد. امر خود را به خدا واگذار كند آیا این طعمه نصیب او می‌شود یا نمی‌شود؟ شد كه شد و اگر نشد، نشد. آنچه را كه شنیده است یا درست است یا غلط است! چرا بر مطلبی كه یك جاذبه ظاهری دارد دل خود را بسپارد؟ درحالتی‌كه خبر از مسائل پشت پرده این مطلب ندارد، چرا؟ یك مرتبه خلافش برای انسان پیدا می‌شود و در اینجا انسان می‌بیند او باخته است چون مشیت و تقدیر الهی كار خود را می‌كند و به من و امثال من كاری ندارد.

 سوم وَ لایحزُن صَدرَهُ بِمَا أُعطِی غَیرُه از اینكه به یكی چیزی دادند دلش ضیق و تنگ و محزون و ناراحت نشود. یك شخصی به مقامی‌رسیده چرا این ناراحت بشود؟ یك شخصی به موقعیتی رسیده چرا این ناراحت شود و بگوید چرا به من داده نشده؟!

 این سه مطلب مطلبی است كه شخص در مقام اخلاص یعنی در مقام عمل و كار، هنوز به مقام خلوص نرسیده و فعل و عمل این سه مطلب را باید انجام بدهد و نسبت به او ممارست داشته باشد. حالا این شخص راجع به فلان مرحوم، فلان مطلب را گفته، تمام شد؟ دل ما برگردد؟ یا خودمان بلند شویم و برویم ببینیم. فلان شخص راجع به این‌گونه افراد فلان مطلب را گفته است، این مسئله تمام شد؟ یا تحقیق كنیم. فلان‌كس راجع به فلان شخص یك حرفی زده. یعنی واقعاً این‌قدر انسان، آن هم افرادی كه در موقعیت تربیت و تزكیه و ارشاد و هدایت و علم و فهم و ادراك هستند، چگونه انسان می‌تواند تصوّر كند كه چنین مطلبی صحیح باشد؟

 من خودم به شخصه در تجربه‌ای كه در طول مدت چهل سال با مرحوم والد رضوان اللَه علیه داشتم با اینكه نسبت به ایشان خیلی بیش از آنچه كه سایر افراد در معیارهای خودشان و در ملاك‌های خودشان در استناد به افراد و تكیه به افراد، من بالاتر بودم و اتّكا و اعتماد و وثوق خودم به ایشان در مراحل بسیار بالاتر از سایر افراد و هم‌نوعان خودم به اشخاص بود، درعین‌حال اگر مطلبی از ایشان می‌شنیدم خودم هم پیگیری می‌كردم، چون ممكن است در بعضی از اوقات اشتباهی از انسان سر بزند، خطایی از انسان سر بزند، غیر از بعضی از مسائلی كه نسبت به واقعیت آن مسائل، نظر و دیدگاه ما نسبت به ایشان جور دیگری بود. ولی در مسائل عادی ممكن است یك مطلب اشتباه به گوش شخصی رسیده باشد و او در مقام تطبیق این حكایت با محكی نباشد و در مقام توجه به منشأ و واقعیت امر نباشد، در آنجا انسان باید تحقیق كند. ایشان وقتی كتاب می‌نوشتند، كتابشان را می‌دادند به من و بنده تصحیح می‌كردم، غلط در آن كتاب وجود داشت، حالا چون یك شخص ولی خدا است در نوشتجاتش نباید غلط وجود داشته باشد؟ حتماً باید همه نقطه‌ها و ویرگول‌ها باشد و همه عبارات باید صحیح باشد، گاهی اوقات یك مطلب علمی و حتی پزشكی در كتابشان نوشته‌اند بنده تا حدودی اگر اطلاع داشتم تصحیح می‌كردم. این‌طور نیست كه به صرف اینكه یك مسئله و مطلبی از یك ولی خدایی سر می‌زند انسان در صورتی كه دیدگاهش نسبت به آن مسئله به خصوص، نه آنچنان باشد كه در بعضی از اوقات اولیای الهی در مقام تطبیق واقع هستند با عالم كثرت، اگر به این كیفیت نباشد باید تحقیق كند. این‌قدر دایره عرفان دقیق و ظریف و محكم و معتدل و مطابق با عقل و اعتدال و منطق است. تا این حد این بزرگان نسبت به مسائل توجّه داشتند.

 آن‌وقت انسان بیاید ببیند یك شخص دارد راهنمایی می‌كند كه آقا بلند شو برو پیش فلان شخص، بگوید آقا دارند راجع‌

 به اینها فلان حرف را می‌زنند. دست شما درد نكند! همین! واقعاً ادراك انسان و برداشت انسان همین بوده است؟ این درس‌هایی كه ما در طول سالیان سال خواندیم كجا رفته؟ آن مو شكافی‌هایی كه در علوم مختلفه یك طالب و یك عالم دینی آن را انجام می‌دهد تا به نتایج برسد، تا به مغزای مفاهیم و معانی اخبار و احادیث برسد كجا رفته؟ آن دقت‌های كذایی در اصول برای رسیدن به بعضی از نتایجی كه خیلی هم مبتلابه نیست ولی ماه‌ها و ماه‌ها وقت را می‌گیرد كجا رفته است؟ ای كاش كمی از بسیار از بسیار و از بسیارش را ما در آن مسائل حیاتی و مسائلی كه مرگ و زندگی ما را و سعادت و شقاوت ما را تعیین می‌كند بكار ببریم، كمی از آن بسیار را.

 حالا مرحوم قاضی به اینها می‌فرمایند شما به آنچه را كه تابه‌حال دیدید عمل كردید؟ اینها كه دیگر حرف ما نبود كه بگویید اینها درویش هستند، به جرم درویشی و تصوّف بیایید سراغ ما، اینكه دیگر حرف ما نبود. اینكه دیگر روایت امام علیه‌السّلام است اینكه اخبار و احادیث پیغمبر است، عمل كردید یا نكردید؟ اگر عمل نكردید اول بروید عمل كنید. می‌دانید این حرف یعنی چه؟ این حرف یعنی شما اعتقادی به خود مطلب ندارید. كلامی كه امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان بصری» می‌فرماید، حتماً باید امام صادق اینجا حضور داشته باشد به جای من، بنشیند، این مطلب را بگوید تا ما بپذیریم؟ نه، این مطلب در كتاب هست، اگر ما به امید روزی باشیم كه امام صادق بیاید و روی منبر بنشیند و از او این مطلب را بشنویم تا بپذیریم او امام ما نیست، او امام توهّمی ماست و او امام تخیلی ماست، امام صادق می‌فرماید: من همین الان حضور دارم و در این مجلس هم حضور دارم همین‌كه شما آمدید و دارید این روایتی كه از من آمده را می‌خوانید و می‌شنوید و تفسیر می‌كنید و فهم می‌كنید و دارید به آن عمل می‌كنید این حضور من است. این معنا، معنای اخلاص است.

 اگر نظر رفقا باشد در جلسه قبل یا در دو سه جلسه قبل، این مطلب را عرض كردم، ما كه به دنبال ظهور حضرت هستیم، ما كه منتظر ظهور حضرت هستیم اگر به این امید زندگی كنیم و منتظر باشیم كه حضرت بیاید و بنشیند و در كنار ما صحبت كند آن وقت ما مطلب را بپذیریم او امام زمان ما نیست و ما منتظر نیستیم. او یك فرد عادی است، ما در آن صورت به قیافه امام علیه‌السّلام توجه كردیم نه به شخصیت امام، به سیمای امام توجه كردیم نه به باطن و حقیقت امام. لذا اگر امام زمان بیاید، حالا حضرت كه از نظر ظاهری آن‌گونه كه گفتند ما كه ندیدیم، از نظر ظاهری كه سیمای حضرت هم سیمای معتدل و جاذبی است، حالا اگر امام زمان علیه‌السّلام بیاید، چندان هم از یك سیمای جاذب‌

 برخوردار نباشد، تا حضرت را می‌بینیم یك‌دفعه می‌رویم عقب! این است؟ این امام زمان است؟ بعد هم می‌گوییم خب دیگر شده است دیگر!!

 اینها خنده ندارد رفقا، اینها واقعیت است، باید توهّمات را از ذهن خودمان بیرون كنیم، اینها تخیلات است. آن افرادی كه در اشعارشان برای امام حسین و غیر امام حسین، اشعار عاشقانه و اینها می‌سرایند و یك مشت جوان‌ها را دنبال خود می‌كشانند، اینها نمی‌دانند كه این نحوه مدح كردن، مذمّت امام و اهانت به ولایت و شخصیت امام علیه‌السّلام است. اولًا این‌طور نبوده كه سیمای امام حسین علیه‌السّلام از همه زیباتر باشد، نخیر سیدالشّهدا یك صورت معمولی داشته است، امام حسن مجتبی صورتشان زیبا بود ولی صورت سیدالشّهدا یك صورت معمولی بود، حالا ما بیاییم شخصیت جاذب مقام ولایت را كه عالم ملك و ملكوت و لاهوت و جبروت و مادون اراده و مشیت پروردگار را در همه عوالم مجرّد و ماده، استیعاب كرده، در یك قالب صورت زیبا كه هركه می‌بیند خوشش می‌آید و فریفته می‌شود و عاشق می‌شود و دنبالش راه می‌افتد در این قالب می‌آییم این را مطرح می‌كنیم و بیان می‌كنیم، این معرفی امام است؟ این اهانت به امام است، این كوبیدن امام است، از بین بردن واقعیت امام علیه‌السّلام است.

 اگر مردم بیایند ببینند این امام زمانی كه این همه ... البته الحمدلله نقاش‌ها عكس امام زمان را نمی‌كشند، او دیگر غایب است و الّا عكس امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین، از این عكس‌های من‌درآوردی و مزخرف و چرت و پرتی كه هرچه سعی بكنند و ابروی كمانی و بینی قلمی دهند و لب كذا و صورت را بیارایند و بعد هم انسان آن عكس را قاب كند و بگذارد آنجا، آن چه عكسی است؟ عكس چیست؟ این خرافات چیست؟ عكس امام گذاشتن یعنی چه؟ این عكس‌ها خلاف شرع است، گذاشتنش خلاف شرع است، حتماً انسان باید عكس امام را بگذارد آنجا و بگوید این امام حسین است بچه انسان نگاه بكند بگوید این امام حسین است. كجا امام حسین و پیغمبر این هستند كجا امام سجاد این است؟ اینها همه تخیلات است.

 در زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یك شب زنگ در منزل به صدا درآمد ظاهراً شب بیست و نهم صفر بود یا شب بعد از شهادت امام رضا علیه‌السّلام همین‌كه در زدند من با مرحوم آقا در حیاط بودم، بدون اطلاع قبلی، مرحوم آقا فرمودند این افراد را ببر بالا و پذیرایی كن و به آنها محبت كن و صحبت كن ولی من با آنها ملاقات نمی‌كنم. ما رفتیم دیدیم دو خانم هستند و دو تا مرد هستند و آمدند می‌خواهند آقا را ببینند. گفتم بفرمایید بالا، رفتم و نشستم و با آنها گرم گرفتم و صحبت كردم. گفتم شما قبلا تماس گرفته بودید كه بیایید اینجا؟ گفتند نه! تماس نگرفته بودیم. گفتم مقصودتان چیست؟ یكی از آن افراد گفت من عكس امام زمان علیه‌السّلام را كشیدم می‌خواهم این را به آقا نشان بدهم.

 گفتم كسی شما را اینجا فرستاده است؟ یك مرتبه ساكت شدند، گفتم فلان‌كس فرستاده؟ گفتند بله. گفتم عكس را بدهید. عكس را گرفتم و آوردم به آقا نشان دادم گفتم اشخاصی هستند با این خصوصیات ظاهراً تحصیلاتشان هم در این دانشكده هنرهای زیبا بود اینها عكس امام زمان را كشیده‌اند و می‌خواهند ببینند واقعیت دارد یا نه؟ فرمودند ببینم، تا باز كردند فرمودند برو بده به آنها، مؤدبانه و خلیق و بگو او این‌طور نیست كه هر كسی بتواند ادراك كند، شاید اینها تخیلات و توهمات باشد، مخصوصاً افرادی كه در این رشته‌ها كار می‌كنند طبعاً بیشتر در چنین زمینه‌هایی آمادگی دارند، و ممكن است زمینه‌ایی برای این‌گونه تخیلات وجود داشته باشد. آمدم و مقداری صحبت شد گفتم نه این عكس نیست و شما هم به دنبال این مطلب نباشید. مهم این است كه انسان به دنبال راه آن حضرت باشد. گفتم اگر حضرت الان بیایند و در كنار شما بنشینند و صحبت كنند شما چه درخواستی از ایشان می‌كنید؟ چه می‌گوییم؟ حرفی را كه حضرت می‌زنند این است كه شما كه ادعای تشیع ما را می‌كنی همان‌طوری باش كه مورد رضای ماست، این حرف را نمی‌زنند؟ خب بسم اللَه، همین الان همان‌طوری باش كه مورد رضای ما هست، چرا حتماً باید مرا ببینی؟ چرا تا من نباشم حرف مرا نباید بشنوی؟ چرا حتماً باید حرف را از دهان خود من بشنوی تا بپذیری؟ بله یك وقت یك حرف مشكوك است انسان به مقتضای قاعده باید عمل كند. ولی اینكه حتماً باید ببیند و حتماً باید بنشیند، این كار، كار عوام است. این كار، كار آن شخصی كه می‌خواهد روح خود و سرّ خود را متصل به روح و سرّ و ضمیر امام زمان خودش قرار بدهد نیست. او در یك آن، امام را از خود جدا نمی‌بیند من واقعاً رفقا الان كه دارم این حرف را به شما می‌زنم از خودم شرمنده‌ام بی‌رودربایستی، صادقانه می‌گویم این حرف را می‌دانم درست است و روز قیامت هم پایش می‌ایستم ولی خودم عامل به آن نیستم، ما باید روش خودمان را آن‌طوری كه منطق عرفان و توحید الهی به ما یاد می‌دهد قرار دهیم.

 مگر امام در همین روایات نیامده؟ این حرف، حرف درویش‌هاست؟ یعنی ائمه همه صوفی هستند؟ این كه حرف روایات است! اینكه امام علیه‌السّلام می‌فرماید: هیچ چیزی نیست الا اینكه ما از آن اطلاع داریم، این حرف درویش‌ها و صوفی هاست یا نه؟ آنكه امام علیه‌السّلام می‌فرماید نزّلونا عَن الرُّبُوبِیة و قُولُوا فینا مَا شِئْتُم‌[[2]](#footnote-2)، ما را خدا ننامید و هرچه می‌خواهید اسم ما را بگذارید، فقط خدا نگویید، ما به هر كجا برسیم و در هر كجا باشیم عبدیم و او معبود، و همین ما را بس، در هر

 مرتبه‌ای باشیم ما مخلوقیم و او خالق، در هر منزله‌ای باشیم ما متأثریم و او مؤثر، ما مسببیم و او سبب، ما مخلوقیم و او اله، این مسئله است. و بعد هرچه می‌خواهید درباره ما بگویید و خودشان هم مگر ثابت نكردند؟ مگر اصحاب ائمه خدمت امام علیه‌السّلام می‌رسیدند امام علیه‌السّلام مگر از ما فی الضمیرشان خبر نمی‌داد؟ این مطالب آن‌قدر ریخته كه دیگر انسان نمی‌داند از كجا شروع كند و كدام را بگوید؟ مگر از قبل و بعد و آینده و همه چیز نمی‌گفتند؟ مگر امیرالمؤمنین و امام سجاد و امام باقر نمی‌گفتند، شخص آمده درب منزل موسی بن جعفر علیه‌السّلام یك نیت سوئی كرده، هنوز وارد نشده حضرت می‌فرماید: لَا أُمَّ لَك‌[[3]](#footnote-3) مادر تو را نزاید این چه نیتی بود كه كردی؟ این معلوم است كه امام است! اینكه دیگر شكی در آن ندارد انسان، گرچه بگذریم از اینكه یك عده مدعیان علم و از همه جهال جاهل‌تر، سنی‌ها آمده‌اند و علم ائمه را اعتراف كرده‌اند آن‌وقت در میان ما عده‌ای درآمده‌اند كه علم امام را انكار می‌كنند، این دیگر خیلی واقعاً جای مزاح و تفنن و فكاهی دارد.

 شما كتاب ابن جوزی را مطالعه كنید، ینابیع‌المودة[[4]](#footnote-4) سلیمان قندوزی را ببینید در آن راجع به علوم و مطالب غیبی كه از ائمه رسیده است به چه مرتبه ای است، روایاتی كه از پیغمبر راجع به علوم ائمه نقل شده، اعترافاتی كه سیوطی كرده راجع به علوم ائمه، مطالبی را كه شافعی آمده گفته، یكی از ائمه اربعه اهل تسنن راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، اشعاری كه گفته، این ابن ابی الحدید مطالبی را كه راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفته، اینها همه اعترافات علمای اهل تسنن است، آن‌وقت در میان ما كسانی می‌گویند نه! چه كسی گفته است؟ امام كه علم غیب نداشته است .. .. وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ ... الأعراف، ١٨٨ اگر من علم غیب داشتم زندگیم زندگی خوبی بود. یعنی این‌قدر انسان باید نفهم باشد كه اصلا معنای آیه را نمی‌داند راجع به چیست؟ آن‌ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ در مقام بشریت است؛ یعنی پیغمبر می‌گوید اگر من یك بشر بودم این علم غیب من باعث تجمع و ازدیاد و بهترشدن زندگیم بود. اما آن آیه دیگر كه می‌فرماید عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى‌ غَيْبِهِ أَحَداً

 \* إِلَّا مَنِ ارْتَضى‌ مِنْ رَسُولٍ ... الجن، ٢٦ و ٢٧ را فراموش كرده است.

 این موقعیت امام علیه‌السّلام است. در مكتب توحید و عرفان این را به ما یاد می‌دهند كه امام علیه‌السّلام از خود شخص شما به شما و به افكار شما نزدیك تر است، این برای مكتب توحید است. امام علیه‌السّلام در كنار و جنب شما و مواظب شما است. آن‌قدر كه من از مرحوم پدرم راجع به این مسئله مطلب دارم قابل شمارش نیست، چه برسد حالا امام زمان علیه‌السّلام. نشستم با ایشان یك مرتبه می‌بینم یك مطلبی گفتند و خبری می‌دهند.

 در یك ملاقاتی كه ما با حضرت آیة اللَه خامنه‌ای در مشهد بعد از فوت مرحوم آقا داشتیم كه ایشان می‌خواستند دیدنی از ما باشد، ما رفتیم خدمت ایشان، خیلی متأثّر بودند از این قضیه‌ای كه اتفاق افتاده، اتفاقاً ایشان به ما فرمودند: همان‌طوری كه والد شما راجع به استادشان كتابی نوشتند بر شما هم لازم است كه راجع به ایشان كتابی مثل روح مجرد بنویسید. البته هنوز ما موفق نشدیم ان‌شاءاللَه امیدواریم كه در طی همین نوشتجاتی كه در اسرار ملكوت هست گوشه‌ای از آنچه را كه دیدیم و شنیدیم و تجربه كردیم و بر اساس محدودیت ذهنی و نقصان فكر و سعه خودمان بتوانیم تا حدودی این مطالب را برای دوستداران مكتب اهل بیت و سوختگان حریم ولایت، برای آنها مسئله را بیان كنیم. ایشان این مسئله را فرمودند، گفتند من قطع دارم والد شما راجع به مسائل غیبی اطلاع داشتند، چون در ملاقات‌هایی كه من با ایشان داشتم، ایشان گاهی اوقات مطالبی را می‌گفتند كه غیر از من و خدای من كسی از آن مسائل خبر نداشت. این حرف، حرف یك آدم عالمی است یك آدم درس خوانده این حرف را می‌زند آدم جاهلی كه نیست.

 حالا ما راجع به امام علیه‌السّلام این قدر قائل نیستیم؟ ما راجع به امام علیه‌السّلام معتقد نیستیم؟ كی می‌داند؟ علم غیب را چه كسی می‌داند؟! علم غیب را فقط خدا می‌داند! چه نتیجه‌ای می‌گیریم و چه فایده‌ای دارد؟ گیرم كه آمدیم و این چرت‌وپرت‌ها را هم گفتیم، خودمان را خراب كردیم، دست از عناد و غرض برداریم. امام چیز دیگری است و در یك افق دیگری است. امام رضا علیه‌السّلام می‌فرماید: اوهام عقول شما یعنی عقول شما همه وهم است عقل نیست، كی می‌تواند به مقام امامت و ولایت برسد؟ دست بردارید از این صحبت‌ها.

 پس باید به آنچه را كه انسان می‌رسد اطمینان داشته باشد، عمل باید بكند. این مقام، مقام اخلاص است. همان‌طوری كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید: در عملی را كه انجام می‌دهد، غیر خدا در آن عمل نباید شریك باشد، غیر خدا در آن عمل نباید دخیل باشد. در تمام اعمال، انسان‌

 قبل از انجام دادن، در حین انجام دادن. حضرت فرمودند: وَ لَم یشغَل قَلبَهُ بِمَا تَرَی عَینَاه آنچه را كه چشمش می‌بیند دلش را مشغول نكند، آنچه را كه گوشش می‌شنود یاد خدا را فراموش نكند، آن هدفی را كه در مقابل چشمش قرار داده است آن نشانه به این طرف و آن طرف نگذارد برود، یك هدف را در ذهن داشته باشد و بیاید و در همان هدف بنشیند.

 اینهایی كه هواپیما را حركت می‌دهند اینها چكار می‌كنند؟ هدف رسیدن در فلان جاده و باند است، بیاید، آنجا بنشیند در فلان شهر، اول آن باند را در نظر نمی‌گیرد، اول نقطه اش را از نقطه نظر جغرافیایی با فلان كشور تنظیم می‌كند. خط مسیر را طبق آنچه كه برایش تعیین شده حركت می‌دهد و راه می‌رود تا می‌رسد به آن كشور، وقتی به آن كشور رسید آن شهر را تعیین می‌كند درجه را می‌گذارد روی طول و عرض جغرافیایی آن شهر، قبل از اینكه به آنجا برسد، سی كیلومتر قبل از اینكه برسد، آن نقطه‌ای را كه باید بنشیند درجه را روی آن تنظیم می‌كند، یك درجه این طرف و آن طرف نمی‌گذارد برود، وقتی‌كه نزدیك هشت كیلومتری رسید تازه باند را تعیین می‌كند و درجه را می‌آورد روی باند، وقتی‌كه آمد در مقابل قرار گرفت آن‌وقت معلوم است كه باید روی آن باند بنشیند، حتی اگر دو باند در كنار هم باشد روی چپی نمی‌تواند بنشیند چون باند راست و باند چپ دو فركانس مختلف دارد. اینجا كسانی هستند و لابد اطلاع دارند اگر اشتباه می‌كنم بفرمایید درست است! می‌آید درجه را می‌گذارد، دقیق می‌آید، حتی اگر پرده را هم بیندازند و بیرون را هم نبیند از همان درجه می‌آید و می‌نشیند، این می‌شود شیعه امیرالمؤمنین. از یك كشور در آن طرف نیمكره زمین می‌آید در آنجا دقیق می‌نشیند، این شیعه است، امیرالمؤمنین می‌گوید آن شاقولی كه برایت در نظر گرفتم، خدا را در ذهنت هست، آنچه را كه خدا در ذهنت است تا خواست درجه این طرف و آن طرف برود بیاور و درستش كن. تا خواست مقداری باد بیاید تكان می‌دهد برگردان، حركت را درست كن كه دقیق بیایی و آنجا بنشینی.

 مرحوم قاضی یك وقتی در مسجد كوفه رفته بودند به همت خودشان و وسائطی كه از تبریز آمده بودند یك مبلغی در اختیار ایشان قرار دادند دستشویی و وسائل راحتی و حمام ساخته بودند برای زواری كه می‌آمدند در مسجد كوفه بیتوته می‌كردند. وقتی‌كه تمام شد روز آخر آمدند دیدند برداشتند كاشی گذاشتند در آن بالا كه این بنا به همت و اهتمام حضرت آیة اللَه حاج سید علی قاضی به اتمام رسید در سنه فلان. این مرد، مرد الهی است اینكه دنبال هوی نیست، اینكه دنبال اسم نیست، این فرار می‌كند نه اینكه بدش می‌آید. آن‌چنان غضب و آن‌چنان عصبانیت بر ایشان غلبه كرد كه كلنگ، تیشه را برداشتند و كوبیدند زدند و كاشی‌ها را خرد كردند، نگفتند بكَنید، به اینجا نكشید. چنان كوبیدند زدند و از

 نردبان بالا رفتند و یك یك تمام این كاشی‌ها را خرد كردند و ریختند زمین، وقتی ریختند زمین، بَه، شروع كردند خندیدن و شعف، اینها تظاهر نبوده! حالش این‌طور بوده یعنی وقتی‌كه ریخت زمین كیف كرد، به به حالا یك چیزی شد و حالا كیف دارد، اسمم را گذاشتید آن بالا؟! نام من را گذاشتید آن بالا؟! این یك مكتب. مكتب دیگر تا اسم آن بالا نگذارید من نمی‌دهم! میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان كه هیچی بلكه تا عرش اعلی است! این را می‌گویند اخلاص عمل.

 اگر می‌خواهی وقتت به بطالت نگذرد اگر می‌خواهی كارهایت این‌طور نباشد. حالا مرحوم قاضی كه این كار را انجام داده آیا واقعاً اگر این اسم بود ناراحت می‌شد؟ نه اصلا ناراحت هم نمی‌شد، طوریش نمی‌شد. ولی می‌خواهد اصلا در مقابل او اسمی‌از خودش نباشد. تا این حد می‌خواهد مراعات كند. الان رفقا می‌خواهیم كم كم برسیم به آن مرتبه آخر می‌خواهد اصلا در مقابل او اسمی‌نباشد، نه اینكه اگر اسمی بود ناراحت شود، برایش تفاوتی نداشت. حالا اگر فردا می‌آمدند و می‌گفتند این كاشی‌هایی كه شما دیروز دیدید یك نفر آمده آنها را كنده، می‌گفتند خدا خیرش بدهد. ولی این عصبانیت ایشان برای این است كه چرا در قبال «او» باید اسمی باشد، اصلا من كه هستم كه باید اسمم آنجا باشد. ناراحت بشوم یا نشوم! اصلا من كه هستم؟ من اصلا چه رقمی هستم كه باید اسم مرا بالای در مسجد كوفه بگذارید؟ جایی كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است! دست شما درد نكند. جایی كه محراب امیرالمؤمنین است، مجسمه خلوص و مظهر نازله اسماء و صفات الهی در اینجا بوده است، حالا می‌خواهید اسم ما را اینجا بگذارید! اینها نكته‌هایی است كه این گروه به ما یاد داده‌اند اینها را ما جای دیگر پیدا نمی‌كنیم، امثال مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه و مرحوم آخوند همدانی و مرحوم انصاری و مرحوم حداد و مرحوم آقا و امثال مرحوم علامه طباطبایی رضوان اللَه علیهم، ما این مطالب را در این افراد می‌یابیم، این نحوه عمل را در این افراد پیدا می‌كنیم.

 ممكن است بعضی‌ها بر حسب ظاهر بگویند نه آقا، اسم نباشد ولی در باطن، اگر آمدند فردا یك اسم دیگری را گذاشتند هم تغییر نمی‌كنی؟ شما اینجا را ساختی، بیایند و بگویند این حسینیه و این مسجد به اهتمام و سعی و بذل توجه فلان شخص و فلان تاجر و خدمتگزار انجام شده است. آن موقع هم فرقی نمی‌كنی؟ اگر فرقی نكردی كه جای امیدواری هست، البته همیشه هست، ما نمی‌خواهیم ناامید كرده باشیم، خدا رحمتش رحمت واسعه است و این هم مهم نیست كه الان ببینیم این مطالبی كه به گوش ما می‌رسد، ما اهل این حرف‌ها نیستیم، راه زیاد است، «با كریمان كارها دشوار

 نیست»[[5]](#footnote-5) راه راهی است كه خدا باز كرده است، مرحوم آقا می‌فرمودند ما سفره را باز كردیم چرا نمی‌آیید بنشینید؟ سفره باز شده است.

 این عملی را كه انسان انجام می‌دهد این عمل باید ببیند كه چند درصدش خالص است؟ مقدارش چقدر است؟ در خودش غور كند تفحص كند. انجام می‌دهیم عمل را، عمل به نظرمان عمل خیر است. تألیف می‌كنیم كتاب می‌نویسیم، به به راجع به این مسئله كتاب نوشتیم مشكلی از مشكلات را حل كردیم، معضلی از معضلات را گشودیم، تابه‌حال این مطلب گفته نشده تابه‌حال این مطلب نوشته نشده، دلمان شاد و خرسند از اینكه این مسئله توسط ما انجام گرفته، گیر اینجاست، خیال می‌كنیم، فلان كار را انجام می‌دهیم، فلان قدم خیر را بر می‌داریم.

 یك دفعه مرحوم آقا به یك نفر گفته بودند كه شما باید عمامه بگذارید. من از ایشان سؤال كردم این مطلبی را كه شما به ایشان گفتید به عنوان یك دستور است؟ ایشان فرمودند من این مطالب را نمی‌فهمم، ایشان باید عمامه بگذارد، راهش همین است. گفتم متوجه شدم. در صحبت‌هایی كه با آن فرد می‌شد گفتم آقا جان این را كه برای شما گفتند. می‌گفت نه مسئله این‌طور است، ما مطلب را بهتر می‌فهمیم، اجتماع الان این اقتضا را می‌كند بدون عمامه بیشتر می‌شود كار كرد غیر معمم بهتر می‌تواند چه كند. غیر معمم الان در اجتماع حرفش را بهتر می‌پذیرند، نسبت به معممین مسائل و حساسیت‌هایی هست سوءظن‌هایی بوجود آمده. چند ساعت، در نهایت گفتم آقا جان! شما می‌خواهی برای كه كار كنی؟ می‌خواهی برای خودت كار كنی یا برای خدا؟ اینجا دیگر مفرّی نیست آیا این مقدار قبول داری مطلبی را كه آقا گفته روز قیامت می‌تواند از عهده سؤال و جوابش بر بیاید یا نه؟ اگر نمی‌تواند پس برو دنبال كارت. چون ایشان یك آدمی‌است كه نمی‌تواند دنبال حرف‌هایش را آن طرف بگیرد. نمی‌تواند مسئولیت حرف‌هایی كه در این دنیا می‌زند بپذیرد و در آن طرف جواب بدهد و چنین آدمی را برای چه برویم دنبالش؟ مگر بیكاریم؟! مگر احمقیم؟! خب برویم دنبال كار خودمان، این را كه نمی‌توانی قبول كنی، گفت نه، گفتم ایشان فردی است كه اگر حرفی بزند می‌تواند در قبال خدا بایستند و مسئولیتش را به عهده بگیرد. اگر ایشان این حرف را زده پس مسئولیتش را می‌تواند به عهده بگیرد، شما دیگر چه جوابی دارید؟ گفتش كه فلانی نفسم نمی‌گذارد. گفتم خدا خفه‌ات كند هشت ساعت است سر مرا بردی، از اول می‌گفتی، من كه می‌دانم از اول قضیه چیست؟ برای چه؟ تا الان هم همین است و هزار سال هم بگذرد تا این عمامه نگذارد فایده ندارد، این است قضیه.

 حالا كار می‌كنیم كتاب می‌نویسیم و دین را تبلیغ‌

 می‌كنیم، همه درست، نمی‌خواهم بگویم اینها باطل است، ولی تمام اینها در این حد ما را نگه می‌دارد نه بیشتر، بالاتر نمی‌آورد در همین حد ما را نگه می‌دارد این طرف می‌رویم، این گوشه و آن گوشه، دور می‌زنیم، كنار این ستون می‌نشینیم و می‌ایستیم ها!، دیگر طبقه دوم و سوم و چهارم نمی‌رویم و در همین‌جا می‌مانیم، این مسئله مسئله اخلاص است.

 گاهی اوقات نفس می‌آید و مطلب را برای انسان جلوه می‌دهد، نه گاهی اوقات! همه اوقات، همه ما گرفتاریم از خود بنده گوینده تا رفقای عزیز كه قطعاً از ما جلوتر هستند ولی همه باید سعی كنیم، عرض كردم با كریمان كارها دشوار نیست. با توكل بر خدا و عنایت امام علیه‌السّلام كه از پدر و مادر به ما نزدیك‌تر و محب‌تر و دلسوزتر ما را رها نمی‌كند ان‌شاءاللَه. ولی یك قدم می‌خواهد. این جور اگر انسان بنشیند و نفس خود را به محاسبه بكشاند فكر كند و حساب برسد، در كارهایی كه انجام می‌دهد اگر این‌طور باشد امام علیه‌السّلام كمكش می‌كند، امام زمان برای چه زنده است؟ امام زمان برای همین زنده است كه یك دلسوخته‌ای بگوید یا صاحب الزمان می‌خواهم این كار را انجام بدهم حضرت می‌فرماید: لبیك! می‌كشاند! آن حالی كه برای ما پیدا می‌شود كشش امام است، از آنجاست، بدون آنجا سر سوزنی امكان حركت نیست، سر سوزنی هر كس رفته بیاید پیش من، سر سوزن امكان حركت نیست، همین، همین‌كه می‌خواهیم قدم برداریم آن شوقی كه احساس می‌كنیم از آنجا می‌آید. كشش از آنجا می‌آید. از این مرتبه آمدیم به كجا می‌خواهیم برسیم؟ به مرتبه ای كه در آنجا اصلا دیگر خود نباشد، این مرتبه دیگر مرتبه عالی است.

 از امام صادق علیه‌السّلام راجع به این آیه سؤال می‌كنند، آیه راجع به حضرت ابراهیم علیه‌السّلام است‌ ما كانَ إِبْراهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لا نَصْرانِيًّا وَ لكِنْ كانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ‌ آل‌عمران، ٦٧ این معنای حنیف و مسلم چیست؟ حضرت می‌فرمایند: أی خالصاً مخلَصاً لا یكون فی قلبه الا اللَه‌[[6]](#footnote-6) كسی كه به مقام خلوص رسیده و به درجه اخلاص رسیده؛ یعنی از مقام عمل رد شده است و دیگر در آنجا خود را در قبال خدا نمی‌بینید. بنده وقتی‌كه می‌خواهد اطاعت مولا را بكند برای چه اطاعت مولا را می‌كند؟ برای اینكه می‌خواهد كاری را انجام بدهد حالا صرف نظر از آنهایی كه بنده فراری و عبد آبق و از مسئولیت و تحت اطاعت مولا فرار می‌كنند به آنها مطلبی نیست نه! كسی كه می‌خواهد عملی را انجام بدهد برای رضای محبوب خود، برای چه؟ برای اینكه محبوب او خوشش بیاید، فقط هم قصدش محبوب است دیگر، این بالاترین است و همه آرزوی ما این‌

 است. شما كاری برای رفیقتان انجام می‌دهید كه رفیقتان خوشش بیاید. از شما اظهار رضایت كند كاری انجام می‌دهید برای پدرتان كه از شما اظهار رضایت كند، همین، برای دنیا هم انجام نمی‌دهید فقط برای رضایت مادرتان احترام به والدین از اوجب واجبات است، مرحوم آقا می‌فرمودند: آن كسی كه به والدینش احترام نگذارد راه صعود به پروردگار برای او بسته است، امكان ندارد كسی این راه را با نارضایتی والدین بخواهد طی كند. خیلی مسئله، مسئله مهمی است چه والدین مسلم و مسلمه باشند و چه نباشند، چه شیعه باشند چه نباشند چه مسلمان باشند یا مسیحی باشند یا زرتشتی باشند یا بی‌دین باشند، تمام اینها همه به كنار، احترام به والدین واجب است برای خدا انجام می‌دهد. انسان عملی را انجام می‌دهد برای خدا كه رضایت خدا را جلب كند احساس كند این كار، كاری است كه برای خدا بوده خودش را در كفه ترازو بگذارد و در معیار و سنجش خود را بیازماید. نگاه كند ببیند عملش برای خدا بوده و احساس رضایت كند. اما از اینجا كه بخواهیم حركت كنیم به یك جایی می‌رسیم كه آن مقام، مقام اخلاص است و در آنجا دیگر عبد و خدایی وجود ندارد، دیگر كاری كه بنده می‌كند دیگر این نیست كه خدا راضی باشد دیگر اصلا خود را نمی‌بیند و خود را اصلا احساس نمی‌كند. البته این مرتبه داردها، حالا باید با عنایت خدا، خدا باید دستگیری كند. دیگر در آنجا مقام، مقام اخلاص است، انسان احساس می‌كند آلتی و وسیله‌ای بیش نیست، همین و تمام شد. اینكه كاری كند كه خدا رضایتش به دست بیاید، امام رضایتش به دست بیاید، این هم كنار می‌رود. آنجا فقط خدا می‌ماند و بس، آنجا فقط ولایت است و بس، نه اینكه این بخواهد برای ولایت كار كند برای امام كار كند و قصدش هم اخلاص است در این حرفی نیست. حتی اگر برای امام كار كرد و به نام دیگری درآمد آن اشكالی ندارد

 خدا رحمت كند مرحوم چمران را، مرحوم آقا یك وقتی راجع به ایشان می‌گفتند ایشان شخصی است كه اگر یك كاری را انجام بدهد به اسم دیگری طوریش نمی‌شود. من یك چنین تعبیری از ایشان شنیدم و یك انسانی است كه می‌خواهد مخفیانه كاری را انجام دهد خدا رحمت كند خیلی ما از این افراد كم داریم این خیلی مقام خوبی است كه انسان كاری را كه می‌خواهد انجام دهد قصدش قصد اخلاص است و برای خداست ولو به اسم دیگری. ولی نه! مقام اولیاء این است كه انسان اصلا خود را نمی‌بیند تا برای كسی بخواهد كاری كند یا نكند، این همان است كه لا یكون فی قلبی الا اللَه یعنی خود می‌رود كنار و خدا می‌آید این را می‌گیرد. این شخص می‌شود ولا یدع ایامه باطلا این شخص دیگر روزگارش را به بطالت نمی‌گذراند این است، كه انسان برسد به یك حدّ و مرحله‌ای و وضعیتی كه دیگر اصلا خود را نبیند، دیگر احساسی نكند دیگر اختیاری نبیند.

 مرحوم آقای حداد رضوان اللَه علیه می‌فرمودند من خودم‌

 در آن جلسه بودم كه ایشان صحبت می‌كردند من حالی دارم كه می‌بینم همین بچه شیرخواره دو ماهه این به همین مقدار اختیار دارد كه اراده می‌كند مادرش را بگیرد و از مادر استرزاق كند، این حال و اختیار را حتی من در خودم نمی‌بینم. یك چنین شخصی كه این اراده و اختیار را در خود نمی‌بیند آن وقت می‌خواهد كار را برای كه انجام بدهد؟ برای خدا؟ این كسی نیست و شخصی نیست. نباید بگوییم حالا به اینجا كی می‌رسیم؟ نه، اول ما شروع كنیم از مقام اخلاص تا ان‌شاءاللَه توفیق الهی نصیب بشود تا به اینجا برسیم، حد را باید لحاظ كنیم و نباید ناامید باشیم.

 یك وقتی در مشهد زمان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه، عصر جمعه‌ای بود، بعد از دعا ایشان مفاتیح را به من دادند و گفتند راجع به بعضی این فقرات توضیح دهید. ما شروع كردیم به صحبت كردن، ظاهراً فقرات بعضی راجع به اخلاص و خلوص و اینها بود. من در آنجا یك مثالی زدم، گفتم: یك وقت یك شخصی می‌آید مشهد برای زیارت، می‌رود و حضرت را زیارت می‌كند، مراتبی دارد حضرت با بزرگواری خود انسان را می‌پذیرند و قبول می‌كنند، انسان ثوابی می‌برد و خود را در تحت ولایت امام علیه‌السّلام داخل می‌كند. این هم رفقا بدانیم وقتی می‌رویم زیارت امام علیه‌السّلام، خیلی‌ها سؤال كردند كه به چه نیتی برویم و از امام چه بخواهیم؟ گفتم زیارت امام كه نیت نمی‌خواهد می‌رویم زیارت و تمام شد، دیگر برویم كه از امام چیزی بگیریم، این داد و ستد است و سالك این كار را انجام نمی‌دهد. سالك می‌رود زیارت امام علیه‌السّلام همین، یابن رسول اللَه! آمدم شما را زیارت كنم همین، تمام شد، خود حضرت دیگر می‌داند كه قضیه و مسئله چیست؟ می‌رویم زیارت سیدالشّهداء همین، می‌رویم زیارت و برگردیم، می‌رویم زیارت امیرالمؤمنین، همین، آمدیم زیارت، این مقام خیلی بالاتر است كه انسان بگوید حالا كه من می‌خواهم بیایم زیارت پس بنابراین بالاخره راهی آمدیم و مسافتی آمدیم و چه عرض كنم بقیه را نگویم كه پولی خرج كردیم و اینها دیگر شرم‌آور است‌ها! چیزی در قبالش بدهد، نه! آمدیم برای زیارت پیغمبر و ائمه بقیع و همین، تمام. خب می‌آید زیارت امام رضا می‌كند و برمی‌گردد می‌خواهد برود بر وسیله سوار شود می‌بیند دو ساعت تأخیر دارد می‌گوید حالا چه كار كنیم؟ حالا كه تأخیر دارد برویم زیارت كنیم، دوباره یك زیارت برویم. اگر تأخیر نداشت تو می‌رفتی، حالا می‌بینی چه كار كنی، می‌آیی زیارت، این درست نیست. وقتی‌كه من این حرف را زدم یك دفعه حضرت آقا مچ ما را گرفتند، این كلام ایراد دارد. گفتند نه آقا جان! چه می‌گویی؟ نه، درست است. اینكه الان دیده دو ساعت تأخیر دارد می‌توانست جاهای دیگر و اماكن دیگر برود، اینكه آمده زیارت امام رضا علیه‌السّلام را اختیار كرده آیا ارج ندارد؟ بله این‌

 هست كه به میزان دركش كه اگر در هر حالی یك وقتی می‌گوییم در هر حالی می‌آمد یك وقت می‌گوییم نه حالا كه دیر شده است برویم زیارت نه اینكه این مورد قبول نیست. حضرت این مقدار را قبول می‌كند شما یك دفعه شمشیر را نكش و بگو اصلا قبول نیست. پنجاه درصد قبول است، سی درصد قبول است ولی به همان مقدار مورد پذیرش است. خب می‌توانست به اماكن دیگر برود.

 این مسیر است؛ یعنی خدا راه را باز كرده برای ما كه هرچه می‌توانیم هرچه بهتر می‌توانیم. در ارتباطمان و در زندگی شخصیمان و در عبادت با خدایمان در كارهایی كه انجام می‌دهیم در مسائل روزمره‌ای كه با او ارتباط داریم در اینها آن جهت خدا را جایگزین كنیم بر خواست خود، تا اینكه به یك مرتبه‌ای خداوند توفیق دهد كه دیگر خواستی وجود نداشته باشد. به اینجا كه رسید آن وقت كلام امام صادق علیه‌السّلام شامل حال خواهد شد كه ولا یدع ایامه باطلا حالا دیگر ایامش را به بطالت نمی‌گذراند یعنی بطلان در هر مرتبه‌ای ولو ذرةٌ مثقالی دیگر بطلان در كار او معنا ندارد. ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ ... الحج، ٦ خدا می‌آید به جای او می‌نشیند، در مقام اخلاص كه بود هنوز خدا نیامده بود، باز كار و عمل را برای خدا انجام می‌داد. باز می‌خواست رضایت خدا را جلب كند، باز می‌خواست كاری انجام بدهد كه او را خوشنود كند. باز خود را در محدوده ای ولو كم می‌دید هنوز انانیتش باقی بود. گرچه این انانیت را وقف خدا كرده بود ولی باز باقی بود. اگر كارش به اسم دیگری بود ناراحت هم نمی‌شد نه! از این مرتبه هم گذشته است ولی از انانیتش هنوز باقی است كی خدا می‌آید؟ خدا كه حق مطلق است و صددرصد حق است. هیچ چیز نمی‌تواند در ذات، آن وقتی است كه خود خدا در آن مظهر حضور داشته باشد به تمام معنای كلمه، این می‌شود امام علیه‌السّلام و اولیایی كه به این رتبه در تحت ولایت امام علیه‌السّلام به این مرتبه رسیده‌اند. اولیاء مراتب مختلفی دارند اما آن سالكی كه توفیق الهی شامل حالش شده و به آن مرتبه‌ای رسیده است كه تمام شوائب بطلان در او رخت بسته و وجود او حق مطلق شده است، آن شخص به آن مرتبه ای رسیده كه مظهر تام اسماء و صفات الهیه او گشته است. این شخص دیگر ایامش به بطالت نیست این آخرین مرتبه.

 بنده قصد داشتم كه بیش از این راجع به این مرتبه توضیح دهم ولی خیال می‌كنم كه دیگر تتمه مطلب و توضیح قضیه اگر خدا توفیق بدهد ان‌شاءاللَه در نوشتجات‌ها بیایند دوستان و اهل فن و خبرا راجع به این قضایا مطالب را توضیح دهند.

 امیدواریم ان‌شاءاللَه از مجلس دیگر به فقره دیگر بپردازیم. خدای متعال لطف و عنایتش شامل حال ما بشود و ما را توفیق رسیدن به اعلا مرتبه عنایت كند و عنایت امام علیه‌السّلام حضرت ولی عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء بیش از پیش موجب سلب انانیت و داخل شدن در حریم ولایت و كنار

 گذاشتن خواست و اراده و رفض تمام حیثیات شئونات نفس ما بگردد ان‌شاءاللَه.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. الكافى، ج ٢، ص ١٦: عن علىّ بن أسباطٍ عن أبى الحسنِ الرضا عليه‏السّلام: أن أميرالمؤمنين عليه‏السّلام كان يقول: طُوبى لِمَن أخلَصَ لِلّهِ العبادةَ و الدعاءَ و لَم يشغَل قَلبَه بما تَرى عيناهُ و لَم ينسَ ذِكرَ اللهِ. بما تَسمَعُ اذُناهُ و لُم يحزُن صَورَة بما أُعطِىَ غيُره. [↑](#footnote-ref-1)
2. منهاج النجاح فى ترجمة مفتاح الفلاح، مقدمه ٢، ص ٣٣ [↑](#footnote-ref-2)
3. الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٧٢: رُوىَ عن أبى الصلاح الكِنانى: قال ضِرتُ يوماً إِلى باب أبى جعفرٍ الباقر عليه‏السّلام فَقَرَعتَ البابَ فَخَرَجَت إلِىَّ وَصِيفَتٌ ناهِدٌ فَضَرَبتُ بِيَدِى إلى رَأسِ ثَديِهَا و قلتُ لَها قُولى لِمَولاكَ إنّى بالباب فَصاحَ مِن آخِر الدارِ ادخُل لا امَّ لكَ، فَدَخَلتُ و قلتُ يا مولاىَ وَ اللهِ ما قَصَدتُ رِيبةً و لا إرَدتُ إلّا زيادةً فى يقينى، فقال: صَدَقتَ لَئِن ظَنَنتُم أنَّ هذه الجُدرانَ تَحجُبُ أبصارَنا كما تحجُبُ أبصارَكم إذَن لافرقَ بيننا و بينكم فإيّاكَ أن تُعَاوِدَ لِمِثلِها. [↑](#footnote-ref-3)
4. ينابيعُ المَوَدّة لِذَوى القُرْبى (چشمه‏سار دوستى و محبت به ذوى‏القربى) كتابى درباره زندگانى اهل بيت پيامبر اسلامصلّى الله عليه و آله و سلّم، فضايل آنان و ارزش مودت ايشان به خصوص حضرت عليعليه‏السّلام، نوشته سليمان بن ابراهيم قندوزى حنفى (متوفاى ١٢٩٤ ق) از عالمان اهل سنت حنفى مذهب در قرن سيزدهم هجرى. [↑](#footnote-ref-4)
5. مثنوى معنوى، دفتر اول: تو مگو ما را بدان شه بار نيست با كريمان كارها دشوار نيست [↑](#footnote-ref-5)
6. عين اين عبارت در مجامع روائى پيدا نشد. در وسائل الشيعه، ج ١، ص ٦٠ آمده: خالصاً مخلصاً لا يشوبه شى‏ءٌ. [↑](#footnote-ref-6)